

شهید بهزاد بهزادی



سازمان جامع سوادالان و هزارتخمید استان بوئهر

نام پدر	کرم
تاریخ تولد	۱۳۴۱/۰۹/۱۰
محل تولد	بوشهر - گناوه
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۶/۰۹
محل شهادت	خلیج فارس
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	شرکت نفت
تحصیلات	دوره راهنمایی
مدفن	مال قائد

زندگینامه

شهید بهزاد بهزادی در یک خانواده مذهبی و متدین و فقیر در آذر ماه ۱۳۴۳ در روستای گاودار امامزاده حسن دیده به جهان گشود. وی به قرآن و دین علاقه وافری داشت و از همان دوران کودکی به فرائض دینی که هنوز بر او واجب نشده بود پرداخت. شهید بهزاد بهزادی از نظر اخلاق کم نظیر بود و در برابر هر گونه گرفتاری و ناملایمات زندگی که برایش پیش می آمد صبر و استقامت و گذشت از خود نشان میداد. شهید خیلی کم صحبت میکرد و هیچ وقت در میان سخنان دیگران صحبت نمیکرد که کسی از او برنجد.

شهید با آن تنگدستی و فقری که داشت دوران ابتدایی تحصیلات خود را در زادگاهش و سپس برای ادامه تحصیل به گناوه آمد و کلاس اول راهنمایی را نیز در این شهرستان گذراند بعزت فقر خانوادگی و پیری پدر و مریضی مادر نتوانست به تحصیل ادامه دهد و ناچاراً از آن زمان تحصیل را رها کرد و بار سنگین مسئولیت خانواده را بعهده گرفت و برای آنکه بتواند زندگی خود و خانواده اش را تامین کند مقداری جنس میخرید و از گناوه یا جاهای دیگر به روستاها اطراف میبرد و میفروخت و با سود ناچیزی که عایدش میشد امرار معاش میکرد و از زندگی خود لذت میبرد.

شهید پس از پیروزی انقلاب اسلامی در روستای خود و در کنار برادران روستای خود بسیج محل را تشکیل دادند و شبها تا نیمه شب نگهبانی روستای خود و اطراف را عهده دار بودند و روزها با وجود خستگی که از شب برایش پیش آمده بود با شوق و هیجان به کار میپرداخت چرا که اعتقاد داشت که انسان با کاری که برای مایحتاج زندگی انجام میدهد خسته نمی شود.

با شروع جنگ تحمیلی در قسمت تخلیه مواد سوخت شرکت نفت فلات قاره نقش فعالی داشت و هر وقت که لازم بود انجام کار برایش شب و روز نداشت و دائم در محل کار خود که در ۱۵ مایلی امامزاده حسن در دریا قرار داشت با کمال شوق و اشتیاق انجام وظیفه میکرد و در کشتی سوخت رسان فعالانه کار خود را به نحو احسن انجام میداد و با علم به اینکه دائم در تیر رس صدامیان و حمله موشکی آنها قرار دارد اما هیچ وقت اظهار پشیمانی از خود نکرد و معتقد بود که بخاطر تداوم انقلاب اسلامی تا پای جان این کار را ادامه میدهم و همین کار را هم کرد و سرانجام به آنجایی که آرزو داشت رسید و در روز ۱۹ شهریور ماه سال ۶۵ در ساعت ۶ بعد از ظهر مورد اصابت بمبهای هواپیماهای مزدوران بعثی عراق قرار گرفت و در سن ۲۲ سالگی به فیض شهادت نائل گردید.

شهید در سال ۱۳۶۴ ازدواج کرد و همیشه آرزو داشت که صاحب فرزند شود از آنجا که خداوند اینطور خواسته بود یک شب پس از شهادتش اولین فرزندش که پسر بود پا به عرصه وجود گذاشت ولی افسوس که بهزاد پسرش را ندید و رفت.

شهید بهزاد بهزادی هیچ وقت دعا برای سلامتی امام و پیروزی رزمندگان را فراموش نمیکرد. به امید پیروزی لشکریان اسلام در جبهه های نور علیه ظلمت و سلامتی و طول عمر رهبر عزیزمان.

روحش شاد و یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

خاطرات

خاطراتی از برادر شهید :

۱- اولین خاطره : خاطره ای که همیشه در ذهنم می باشد و همیشه به یاد دارم از شهید این است که در زمان جنگ تحمیلی ایشان روی نفتکش مشغول به کار بودند و شبها گاهی وقتی به خانه می آمدند یک شب دایی و خاله هایم به شهید گفتند : که این کار بدرد تو نمی خورد و این کار را رها کن که شهید در جواب گفتند : من می دونم که کشته می شوم و عیناً برایش روشن بود که در این قیام کشته می شود و گفت : بگذارید کشته شوم .

۲- دومین خاطره : مادرم وضعیت روانی مناسبی نداشت و شهید قبلاً ایشان را به چند جا جهت درمان برد و ولی نتوانست با آن هزینه اندک نتیجه ای بگیرد. یک ماه قبل از شهادتش ایشان را به شیراز برد و با وجود اینکه مادرم آن زمان نزدیک به ۱۵ سال روانی و خانه نشین بود ایشان میدانستند که مادر حق بزرگی به گردنش دارد به حکم خداوند ایشان را مداوا کرد و خوب شد درست سه روز یا اینکه پنج روز بیشتر از مداوای مادرم در خانه نمی گذشت که خود شهید بال می گشاید . همه اینها را انگار خود شهید میدانست که میخواهد شهید بشود و دست به این کارهای بزرگ میزد .

۳- سومین خاطره : سال ۶۲-۶۳ با همکاری اهالی روستای گاودار یک کمپاین کشاورزی خرید و نزدیک به دو سال در روستای گاودار مشغول به بریدن گندمهای مردم بود و موقعی که از روستای گاوداری میخواست به روستای مال قائد سفر کند برای همیشه به تمام اهالی روستا گفت : اگر این کمپاین را میخواهید چون حق شماست بردارید و پول من را پس دهید که تمامی اهالی روستا گاودار بخاطر صداقت شهید گفتند : تعلق به شما دارد و ما نمیخواهیم و ایشان کمپاین را به روستای مال قائد آوردند و رانندگی کمپاین را به من محول کرد و یک سال در روستای مال قائد کشاورزی کردم .

۴- چهارمین خاطره : شهید همان اوایل جنگ به بسیج روستای امام حسن (ع) پیوست در آن زمان حسن و برادرم مرتضی هم محصل بودند و جز پایگاه مقاومت بسیج روستای گاودار نیز بودند. شهید یک روز که در خانه نشسته بودیم گفت : آیا شما نماز خواندن را بلد هستید اول من شروع به نماز خواندن کردم که مرا قبول کرد و برادرم مرتضی بعد از من نماز خواند که اشکالاتی داشت و همین امر باعث شد ایشان بیشتر تلاش کنند و نماز خواندن را یاد بگیرند.

۵- پنجمین خاطره : عید نوروز ۱۳۶۵ بود که شهید همه اعضای خانواده ما را به همراه اقوام برای روز ۱۳ نوروز که همان ۱۳ به در می باشد برای گردش به روستای چاهک یکی از روستاهای گناوه که آنجا همیشه محل تفریح مردم شهرستان گناوه بوده برد و عکس گرفتیم و روز بسیار خوب و به یاد ماندنی ما بود که دیگر هیچ وقت نتوانستیم با او دسته جمعی جایی برویم و خاطره از همدیگر داشته باشیم .

۶- ششمین خاطره : ساعت ۶ غروب بود که هواپیماهای عراقی نزدیکی های امام حسن در دریا بمباران کردند و یک آتش عجیبی بلند شد و همسر شهید به من گفت : بروید امام حسن نکند که کشتی را زده باشند ما هم که وسیله ای نداشتیم بسیاری از اهالی روستای مال قائد رفتند و آمدند و هیچ کس به ما چیزی نگفت و من با دایی و برادرم مرتضی رفتیم شرکت که درب شرکت به ما گفتند : که بهزاد شهید شده . که در آن شب از امام حسن تا مال قائد گریه کردم بخاطر بی سرپرستی و موقعی که به خانه رسیدیم دیدیم که همسر شهید را بردند بیمارستان که خوشبختانه در همان وقت زایمان کرد . خاطره به یاد ماندنی این است که حکمت خداوند این طور بوده است که در یک شب همزمان پدر شهید میشود و فرزند به دنیا می آید چقدر زیباست حکمت خداوند متعال که همزمان این دو کار با هم انجام میشود و این خاطره همیشه جاوید خواهد بود .

[illegible]

۲-۲ عنوان خاطره: شب فراق زمان سربازی او فرا رسید اما به خاطر اینکه فرزند ارشد خانواده بود و پدرش نیز توانایی کار نداشت از خدمت سربازی معاف گردید. شهید بهزاد بیست و یکساله بود که به خواستگاری دختر خاله‌اش در روستای قلعه حیدر (یکی از روستاهای شهر گناوه) رفتند و آنها هم پذیرفتند. شب عقد شهید بهزادی بود همه تدارکات مراسم دیده شده بود و همه منتظر خانواده شهید بهزادی بودند.

□ □

فردی بود شجاع و زیر بار هیچ کس کمر خم نمی کرد. قیافه ای جذاب و مظلومانه اش هیچگاه از خاطر م نمیرود.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران